

تحقیق در شرح حال ظهیرالدین فاریابی

یکی از گویندگان و سخن سنجان بزرگ زبان فارسی استاد ظهیرالدین فاریابی است. شرح حال این حکیم گوینده در تذکره‌ها آنطوریکه باید تحقیق نشده و مبهم مانده است و بنده آنچه را که از تذکره‌ها و کتب خطی و دیوان او استنباط کرده ام یاد میکنم و معتقدم که تا کنون تحقیق بدین مفصلی در شرح حال ظهیر نشده است.

۱- اسم و لقب و کنیه و زمان ظهورش - اسم این گوینده بنا بر آنچه در تذکره هفت اقلیم امین احمدرازی نوشته طاهر لقبش **ظهیرالدین** و کنیه اش **ابی فضل** می باشد. وی از فضلاء دهر و نایب‌های عصر خود بوده، علم هیئت و حکمت را نیک میدانسته چنانچه ویرا صدرالحکماء لقب داده اند.

محمد عوفی در لباب‌الالباب، هدایت در مجمع الفصحاء، آذر در آتشکده و غیر هم او را طاهر ظهیرالدین بن محمد ابی فضل خوانده اند؛ از معاصرین مجیرالدین بیلقانی خاقانی شیروانی، نظامی گنجوی و جمال‌الدین اصفهانی میباشد یعنی در نیمه قرن ششم میزیسته؛ تاریخ تولد او بتحقیق ثبت نشده اما تقریباً مسلم است که در نیمه اول قرن ششم تولد یافته بچند دلیل:

اولاً - حکیم دو سه قصیده در مدح طغرل شاه سوم آخرین پادشاه سلجوقی دارد و میدانیم که طغرل در ۵۷۱ بتخت سلطنت جلوس کرده و در ۵۹۰ کشته شده، اگر فرض کنیم که قصاید را حکیم در موقعی که طغرل بسا قول ارسلان میبجنگیده گفته باشد باید در حدود ۵۸۲ تا ۵۸۷ باشد و آن تا نیمه قرن ششم ۳۲ سال است و بدیهی است که برای شخصی که بدین انسجام سخن بسراید کمتر از سی سال تصور نمیتوان کرد.

ثانیاً - حکیم در حدود سنه ۵۶۸ تا ۵۷۲ بمراق آمده و قبل از آمدن بمراق در نیشابور بوده و مدت اقامت او در نیشابور چنانچه خود متذکر گشته شش سال بوده پس در حدود ۵۶۴ تا ۵۶۶ وارد نیشابور گردیده و اگر، این تاریخ را با نیمه قرن ششم مقایسه کنیم آنوقت حکیم ۱۶ سال بیشتر نداشته و این تقریباً محال بنظر میآید که کمتر از آن سن داشته باشد و در نیشابور شمر گفته باشد، با عدم فراهم بودن وسائل تحصیل در آن زمان با آن سلاست گفتار. در صورتیکه از قصیده توقف نیشابور بر میآید که در آنجا تحصیلات خود را تکمیل کرده است.

ثالثاً - قصیده استاد، در مدح خاقان کبیر شروانشاه منوچهر اخستان دارد و او در حدود ۵۶۰ تا ۵۹۰ زندگی کرده است پس بطور تحقیق تولد ظهیر پیش از سنه ۵۵۰ هجری است.

۴ - مسافرت و مهاجرت های او - اصل ظهیرالدین از فاریاب و فاریاب از نواحی بلخ است. در برهان قاطع فاراب را مخفف آن میدانند و این خطاست چه فاراب از سرکستان و مولدا بونصر است و فاریاب از بلخ و مولد ظهیر است و او را فاریاب نیز گویند

(فرهنگ انجمن آرا)

این استاد در ابتداء زندگی از وطن مألوف به نیشابور مسافرت کرده و قبل از ورود به نیشابور با خواجه شمس الدین نامی از فضلاء آنزمان دوستی و مودت داشته چنانکه گوید :

مربی فضلاء زمانه شمس الدین
از آن سپس که میان من و تو عهد دراز
تورا برو درون برد و خرمت بنشانند
مدت اقامت وی در نیشابور شش سال میباشد و چنین بنظر میآید که در این شهر تحصیلات خود را تکمیل کرده چنانکه گوید :

مرا بمدت شش سال حرص علم و ادب
بهر هنر که کسی نام برد در عالم
در آنزمان صیت شهره اتا بکان آذربایجان در ایران پیچید و گویا حکیم مایه فضل جمع کرده بمراق رو آورد و مدت دو سال مدح اتا بک محمد بن ایلدگز معروف بجهان پهلوان دوم اتا بک آذربایجان را نمود ولی در ری چندان خوش نبوده و پس از دو سال اقامت بمازندران رفت ، چنانچه گوید :

راست یکسال ونیم شد که مرا
عزم آن کرده ام که برتسایم
در ری خیلی بحکیم سخت میگذاشته و روزگار کمتر با وی مساعدت مینموده و گوید :
دو سال خدمت آن قوم کردم و امروز
ز بخت شاکر و از روزگار خوشنوم
چنانکه خود استاد اشاره کرده از عراق بمازندران رفته و در آنجا مداح ملوک طبرستان بود و مدت ده سال در مازندران اقامت داشت تا قول ارسلان بتخت سلطنت جلوس کرد حکیم نیز از مازندران به آذربایجان رفت و قزل ارسلان او را محترم داشت ولی پس از دو سال از وی گریخته با تا بک ابوبکر نصره الدین بن محمد بن ایلدگز پیوست و قزل ارسلان هم علی رغم او مجیر الدین بیلقانی را که محسود او بود تربیت نمود و گوینده ما از آن بیعدیسی چهارده سال که بقیه عمر او بود در تبریز بسر برد و مداحی ابوبکر را مینمود تا در تبریز وفات نمود ولیکن مشهور است که در اواخر عمر عزلت اختیار کرده به طاعت و عبادت پرداخته است .

پس مسافرتهاى حکیم از بلخ به نیشابور و از نیشابور و از آنجا بمازندران و بالاخره از مازندران به تبریز میباشد .

۳ - تاریخ وفات ، سن ، مقبره او - تاریخ وفات این گوینده تمام تذکره ها ۵۹۸ هجری نوشته اند در جلد دوم نامه خسروان خطی تألیف جلال الدین میرزا که شرح سلطنت پادشاهان ایران از ابتدای پیشدادیان تا دوره امیر تیمور است تاریخ وفات این گوینده را سال چهاردهم سلطنت اتا بک ابوبکر نصره الدین بن محمد بن ایلدگز مینویسد و آن مطابق میشود با ۵۹۸ زیرا که ابوبکر در ۵۸۴ سلطنت رسیده است و مقبره او در محله سرخاب تبریز در محلی که معروف بمقبره الشعرا است .

۴ - ممدوح حین او - معلوم نیست که اول ممدوح استاد که بوده ولسی از قرائن معلوم میشود که طفول شاه باشد که از سنه ۵۹۰ - ۵۷۱ سلطنت کرده و آخرین پادشاه سلجوقی است و قصیده که در مدح او گفته این است :

چو زهره وقت صبح از افق بسازد چنگ / زمانه تیز کند ناله مرا آهنگ
تا آنکه گوید :

خدایگان سلاطین بحر و بر طفول / که در ترازوی جودش جهان ندارد سنگ
دیگر شروانشاه منوچهر اخستان خاقان کبیر / ممدوح خاقانی است چنانچه گوید :

شاه آفاق اخستان توئی آنک / خواهد از خنجرت فلک زنهار
که در حدود ۵۶۰ تا ۵۸۰ میزیسته و این فرد شعر از قصیده است که در مدح او گفته
ویش از این يك قصیده شعر دیگری در مدح او ندارد و از اشعار این قصیده بخوبی معلوم
میشود که بتوسط این قصیده حکیم میخواسته است که در حضور او تقریبی پیدا نماید
چنانچه گوید :

بیش از این آرزو نداشته ام / که بیایم بر آستان تو بار
وقت آنست کاین سعادت را / همچو جان تنگ در کشم بکنار
بعد از آن شروع بتعریف خود نموده و گوید :

گرچه پیشت نکرده کس تعریف / که مرا چیست مایه و مقدار
سخنم خود معرف هنر است / چون نسیمی که آید از گلزار
ولی معلوم نیست بچه نظر روی از مداحی خاقان کبیر در پیچیده دیگر او را مدح نموده
است گویا بواسطه آن بود که قزل ارسلان را بامکنت و شهرت تراز او دانسته و یا آنکه
خاقان کبیر بدو آنطوریکه متوقع بوده است اهمیت نگذارد و این هم ممکن است زیرا
که در آنوقت همچون خاقانی کسی در دربارش بوده است .

دیگر از ممدوحین استاد اتابک محمد بن ایلدگز معروف بجهان پهلوان دوم اتابک
آذربایجان است که از حدود سنه ۵۶۸ تا ۵۸۳ فرمانفرمائی داشته ولی چنانچه سابقاً ذکر
شد فقط دو سال بیشتر حکیم در عراق نبود و در اینمدت هم بیشتر مدح خواجه صدرالدین
وزیر اتابک محمدرضا مینمود و بیشتر قصاید حکیم در مدح خواجه است .

ممدوح حکیم در مازندران حسام الدوله اردشیر بن باوندی حکمران طبرستان است
چنانکه گوید :

عجبتر آنکه بیاید گشاد هر ساعت / بمدح شاه جهان اردشیر بن حسنش
و طغانشاه بن ثانی است که گوید :

طنانشه بن مؤید که شاه انجم و جرخ / ز ماه رؤیت او عاریت ستاند نور
ممدوح دیگر حکیم قزل ارسلان است که از ۵۸۲ تا ۵۰۷ فرمانروائی داشته و حکیم بیش از
دو سال بمداحی او نپرداخته است و از خدمت او گریخته باتابک اعظم نصره الدین ابوبکر
ابن محمد بن ایلدگز پیوسته است (از ۵۸۷ مستقلاً تا ۶۵۷ حکمرانی داشته) ولی حکیم
در زمان حیات قزل ارسلان یعنی سنه ۵۸۴ بخدمت او رسیده است و مدت چهارده سال که
بقیه عمر او بود بمداحی او پرداخته است .

۵ - سبک زندگی او - ظهیرالدین فاریابی مانند غالب شعرای ایرانی بفاقه و تنگدستی زندگی مینموده است چنانچه از اشعار او بخوبی مستفاد میشود فقط دوره مداحی قزلارسلان و اتابک اعظم دوره خوشی او بوده است .
این شاعر ابتدای حال شغلش منحصر بشاعری بوده و از این شغل خیلی راضی بوده است و گوید :

چرا بشعر مجرد مفاخرت نکنم
ولی در آخر کار از مداحی کناره کرده و بطاعت و عبادت پرداخته است چنانچه در قطعه متذکر گشته و گوید :

صغیر ها زده ام بر سر بساط سخن
کنون منم که چو باز یگران چابک دست
چو بلبلان بسحر گه فراز سرو سبوی
نشسته ام ز جهان دست پاک و حقه تپی
زندگانی ساده و بی آلاش ، محیط بی چیز و فاقد در اخلاق شاعر اثر کرد اینست که غالب اشعارش روان و بی تکلف و معلوم است که در عین تنگدستی حرص و طمع نداشته علو طبع و استغنای فطری او خود از اخلاق حسنه اوست

ز حرص خوار شود مردم و بجمعه الله
مرانه و سمت حرص است و نه فسانه آرز
بی اهمیتی بزرگان و تنگدستی بيمورد استاد همیشه شاکی از بخت نمود در غالب قصایدش کله از روزگار مینماید . چنانچه در یکی از قصاید معروفش گوید :

بهر نجات اهل هنر وقت آن شده است
کاندر سر آید ابلق ایام روزگار
از مسطورات بعضی از تذکره نویسان از قبیل آذر بیگدلی مستفاد میشود که ظهیر بخاندان نبوت بی اعتقاد بود آیا این مطلب صحیح باشد یا نه میدانم فقط قدر مسلم آنکه کمتر ظهیر بفروعات مذهبی اعتقاد داشته چنانکه از آثارش بخوبی معلوم میشود و شاید این نسبت هم از اعترافات اوست که فاش شده باشد .

۶ - اشعار او - صاحب مجمع الفصحا میرزا رضا قلی خان هدایت گوید ظهیر از شعرای مشهور است در شاعری شیرین کلام و نازک خیال بوده است ، مؤلفین دیگر نیز هریک تعریفی از او نموده اند ولی چنانچه خود او گوید :

سخنم خود معرف هنر است
چون نسیمی که آید از گلزار
بهترین معرف او همانا اشعار اوست که در روانی و سلاست از کوثر و سلسبیل گذرد و در لطافت و طعم جای شهد و انگبین گیرد علاوه بر مقام شمری بعضی او را عالم بعلم هیئت و حکمت دانسته و صدر الحکماء لقب داده اند و از اشعار او هم معلوم میشود که بهجری ذخار از گهرهای آبدار است . در جاتی گوید :

مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد
که هریکی بدیگر گونه دارم ناشاد
و در محلی در وصف خود گوید :

کمال و دانش من کور دینو کر بشنید
بظلم و شر چه در پارسای چه در تازی
و ظاهر آ این شعر اشاره بشعر شاعر معروف عرب متنبی است که گوید :
انالذی نظر الاعمی الی ادبی
واسمعت کلماتی من به صم
آنچه از بیت فوق و از اشعار دیگرش از قبیل :

رکنهای سربر دانش من همچو ارکان عالم است چهار
 تازیویاری و حکمت و شرع این دو اشعار دارم آندو شعار
 معلوم میشود وی قدرتی بکمال در سخن سرائی چه در نظم و چه در نثر داشته اما بدبختانه
 از نثر او اثری نیست .

از اقسام شعر غزل را بر سایرین ترجیح داده چنانکه گوید :
 زجنس شعر غزل بهتر است آنهم نیست بضاعتی که توان ساختن از آن بنیاد
 و در غزلیات شاید وی کسی باشد که بدین طریق دل بسخن داده و کمتر کسی بیایه او میرسد
 چنانچه در فن غزل سرائی او را استاد سعدی محسوب میدارند و در حقیقت سعدی در
 غزلیات خود نظری بغزلیات او داشته و در چند محل متذکر گردیده و حق شاگردی را
 بجای آورده است .

در تغزل غالب اشعار ظهیر ممتاز و شاید کسی کمتر در این صنعت بیایه او میرسد
 مخصوصاً بعضی قصاید او که در این صنعت از بهترین قصاید و ادبیات فارسی است و نمونه
 آنها درد بانوش بسیار است .

ظهیر از شعرائی است که اشعار سبک هندی او بر اشعار سبک ترکستانی او ترجیح
 دارد و بعضی اوقات در باریک بینی و نازک اندیشی بعد کمال است :

هر آنکه روی تو را در عرق تماشا کرد توان ز سایه مؤگان او گلاب گرفت
 اعتراضی که بر اشعار این استاد نموده اند آنکه در صنعت اغراق بی اندازه اغراق کرد .
 چنانچه غالب بمقامات عالیه بر میخورد و شاید بواسطه همین اغراقات اوست که اورای اعتقاد
 بخاندان نبوت دانسته اند مثلاً در قصیده معروف خود در مدح قزل ارسلان گوید :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
 اگرچه امروز دیگر نه کسی به کرسی فلک اعتقاد دارد و نه بآن باید اهمیتی بگذارند ولی
 برای موقعیکه گوینده این قصیده را سروده نه کرسی فلک خیلی محترم بود و بهمین جهت
 است که شیخ اجل بتعریض در بوستان گوید :

چه حاجت که نه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
 در جای دیگر در این صنعت چنان داد سخن داده که همین يك بیت بدیوانی ارزش دارد
 و آن اینست :

کمال و جاه تو از شرح و وصف مستغنی است باهتاب چه حاجت شب تجلی را
 شک نیست که حکمت اخلاقی سخنان این سخنندان بسیار نمیباشد اما در انسجام و استحکام و
 سایر صفات کمالیه بدرجه اعلی است و از استادان شعر و قصیده سرا بیش از پنج شش
 نفر هم عرض ظهیر نمیباشد و از شعرائی مکترومجید است مخصوصاً بعضی فردهای بسیار
 ممتاز دارد که نه تنها مطبوع زبان و ادبیات فارسی است بلکه اگر بهر زبان و همه موقع
 ترجمه شود همه کس از آنها بوی مردانگی ، مناعت ، شجاعت استشمام نمود ، و ازین دندان
 میپذیرد و به تمجید خواهد پرداخت ، ازین قبیل است :

عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد
 ۷ - مقایسه او با شعرای دیگر - بعضی از شعرائی ما تقدم میان شعر ظهیر و
 انوری اختلاف کرده برخی ظهیر را بر انوری و بعضی بالعکس انوری را بر ظهیر ترجیح

نهاده اند گویند قطعه ای نزد مولانا مجد همگري فرستاده و داوری این مطلب را از او خواستند مولانا قطعه در جواب گفته که ظهیر برتر از انوری است :

هر مبتدی که بپنده ترجیح میدهد بر گفته ظهیر سخنیهای انوری
ماند بدان گروه که نشناختند باز اعجاز باک مولوی از سحر سامری

آذر بیگدلی در آتشکده گوید : « جمعی اشعار ظهیر را برانوری ترجیح داده اند و این ترجیح نظیر رجعان امامی هروی است بر سعدی شیرازی » ازین عبارت آذر چنین مفهوم میشود که نه تنها انوری بر ظهیر ترجیح دارد بلکه هیچ قابل مقایسه با او هم نیست چه همه کس میدانند که در میدان سخنوری هنوز از شعرای ایرانی کسی گوی سبقت از شیخ اجل نروده پس مقایسه او با امامی از راه تمسخر و استهزاء مجد است که گوید :

صد چون من و سعدی با امامی نرسیم .

مقایسه انوری و ظهیر کار آسانی نیست و لازم به تفحص در هر دو دیوان میباشد اجمالاً باین موضوع اشاره میکنیم :

اولا - ظهیر از شعرانی است که دارای طبع موهوبی بوده در صورتیکه انوری دازای طبع مکتسبی است و بخوبی تجربه شده شعری که زاده طبع روان است ابدأ قابل مقایسه نیست با شعریکه بزور علم گفته شود .

ثانیاً - ظهیر اشعار عربی سروده و معدودی در دیوانش میباشد و خود نیز متذکر گردیده در صورتیکه انوری نه شعر عربی سروده و نه اظهار مینماید و کسی هم باو نسبت نمیدهد .

ثالثاً - ظهیر شاعر بوده و انوری حکیم و مقصود ما در اینجا مقایسه مقام شعری است نه مقام علمی .

رابعاً - مجد همگر ملک الشعرای عصر خود در فارس و عراق عجم که در قرن هفتم هجری میزیسته و گویند نسبش بانوشیروان میبوسته ظهیر راستوده و برانوری ترجیح میدهد و گوید :

شعر ظهیر اگرچه بر آمد زجنس نظم با طرز او کسی نزنند لاف همسری

و اما انوری : اولاً آذر فوق العاده بانوری اهمیت داده و حتی او را جزء ارکان شعر شمرده است و با سعدی و فردوسی و نظامی همدوش نموده پس محققاً نه تنها ظهیر را از او پست تر میدانند بلکه سنائی و امثال ابن دورا که خود از اوستادان ظهیر محسوب میشوند

نیز از انوری پست تر دانسته چنانچه در پایان مثنوی یوسف زلیخای خود گوید :

جهان نظم را سلطان چهارند که هر يك باغ دانش را بهارند

یکي فردوسی آن کز خاک طوس است از آن روی سخن در وی عروس است

از آن پس انوری کو سر بر آورد چو آب روشن از خاک ایبورد

الخ (یوسف زلیخا خطی آذر)

ثانیاً - میو لوستا لوباشواه **Lostalo Bachou** از مورخین معروف فرانسوی انوری را جزء شعرای بزرگ ایرانی محسوب داشته و در قصیده سرائی استاد شعرای ایرانی میدانند و در دو محل در جلد نهم دوره تاریخ عالم خود که در موضوع ایران

است یکی در صفحه ۲۳۱ دیگری در صفحه ۱۶۰ از او تعریف کرده و او را همدوش با سعدی و حافظ و فردوسی میداند و قصیده معروف او که در استرحام و طلب توجه خاقان سمرقند بحال اهل خراسان از ظلم ترکان غز فرماید :

شاد الایگه مرگ نبینی مردم
بگر جز در شکم مام نیابی دختر

ترجمه نموده و در کتاب خود ذکر مینماید

مسیو دوبو **Dubeux** مؤلف دوره تاریخ جهان در جلد یکه در موضوع ایران نوشته از شعرای بزرگ ایرانی فقط سعدی و حافظ، فردوسی و خاقانی، عطار و انوری را میداند و در صفحه ۴۳۹ از آن تاریخ شرح زندگی انوری را ذکر نموده و از او تمجید مینماید و قصیده معروف انوری را در مدح مودود بن زنگی ترجمه و نقل می کند و مسیو دوشیزی **Dechezy** مترجم لیلی و مجنون جامی ترجمه نموده نقل مینماید .

رابعاً - مسیو ادوارد گوتیه **Edouard Goutia** در کتاب خود موسوم به **Essai sur litterature Persane** که در موضوع ادبیات ایران نوشته انوری را جزو شعرای بزرگ ایرانی میداند در صورتیکه بعدا نامی از ظهیر نمیبرد چنانکه دیگر محققین اروپائی سابق الذکر هم نبرده اند .

از مقدمات فوق نتیجه میشود که انوری مشهورتر از ظهیر میباشد اما آنچه را که این بنده بعقل ناقص و تنبها و تفحصات کاملی که در هر دو دیوان نموده ام میتوانم جساراً متذکر شوم اینست که در مقام بدیهه و تفزل و روانی عبارت ظهیر بر انوری ترجیح دارد در صورتی در معنا بین عبارت و حکمت و افکار انوری مرجع بر ظهیر است و گویا بواسطه همین نظر است که انوری در انظار غیر ایرانی هم طرف توجه گردیده در صورتیکه ظهیر فقط در روانی عبارت و سلاست ممتاز است و چون این هر دو در ترجمه چندان منظور نمیشود محققین خارجی بدان توجه نکرده اند .

پس بطور کلی در ادبیات فارسی ظهیر برتر از انوری و در ادبیات دنیا انوری مرجع بر ظهیر است .

عجالتاً از شرح حال ظهیر بیشتر چیزی نمیدانم و بواسطه عدم دسترس بکتاب دیگر بهمین مختصر اکتفا مینمایم شاید بزرگان بعدها بی مطالب جدیدی بیرند و این مجموعه ناقص را کامل نمایند و صحت و سقم این مطالب را تعیین نموده مطالبی دیگر بآن بیفزایند .

